

توتالیتاریسم و اتمیزه شدن و رابطه آن با احساس امنیت فرد در اندیشه سیاسی هانا آرنت
صائب شعبانی^۱ - سید اسدالله اطهری مریان^۲ - صمد قائم پناه^۳
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۰۲ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۱/۲۲

چکیده:

امنیت یکی از مهمترین موضوعات سیاسی در کل زندگی بشر به خصوص در عصر جهانی شدن است. در واقع امنیت در هزاره سوم با توجه به چالش‌های امنیتی کلاسیک و همچنین نوین مانند امنیت سایبری، امنیت شغلی، امنیت روانی و تروریسم، اهمیت تعیین‌کنندگی یافته است. سوال اصلی این پژوهش جایگاه امنیت و تروریسم در اندیشه سیاسی هانا آرنت یکی از مهمترین متفکران امنیت در سده بیستم است. با توجه به چارچوب معرفت‌شناختی متفکرانی همچون آرنت می‌توان گفت که تعامل بین امنیت و تروریسم در هزاره سوم قابل تبیین است. با اتخاذ روش تبیینی انسان‌شناختی متفکرانی همچون آرنت می‌توان فهم تروریسم و دلایل آن را در عصر اطلاعات مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. در واقع امنیت ملی و تروریسم در اندیشه سیاسی فلاسفه غرب از جمله هانا آرنت با توجه به چالش‌های درونی انسان همچون تک‌ساحتی شدن انسان‌ها، زوال هنجارها و نرم‌های مدرنیته و... قابل تبیین است. بنابراین با توجه به افزایش بحران‌هایی مثل انزوای گرای بین انسان‌ها، افسردگی، تروریسم و جریان‌های افراطی در جهان، رویکرد هانا آرنت یک چارچوب علمی مناسبی برای شناخت انسان دیجیتال است.

واژگان کلیدی: امنیت، فلسفه غرب، هانا آرنت، توتالیتاریسم، انسان توده‌ای، جهانی شدن

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

^۱ - دانشجوی گروه علوم سیاسی، واحد تاکستان، دانشگاه آزاد اسلامی، تاکستان، ایران

^۲ - گروه علوم سیاسی، واحد تاکستان، دانشگاه آزاد اسلامی، تاکستان، ایران: نویسنده مسئول

Athary.asadollah@yahoo.com

^۳ - گروه علوم سیاسی، واحد تاکستان، دانشگاه آزاد اسلامی، تاکستان، ایران

مقدمه

هانا آرنت بیش از آنکه به عنوان یک فلیسوف سیاسی باشد از او به عنوان یک نظریه‌پرداز سیاسی نام می‌برند. البته خود هانا آرنت هیچگاه برای چنین عنوانی مخالفت نکرد و همواره آن را برای ترویج اندیشه‌ها و فلسفه سیاسی خود بکار گرفت. از منظر فلسفه سیاسی، هانا آرنت را باید وامدار سنت فلسفی امانوئل کانت، فریدریش هگل، کارل مارکس و مارتین هایدگر دانست. از طرف دیگر رگه‌هایی از آموزه‌های اگزیستانسیالیسم نیز در آموزه‌های او انعکاس دارد. هانا آرنت تحصیلات عالی را نزد استادانی چون بولتمان در دانشگاه ماربورگ در رشته‌های فلسفه، تئولوژی و زبان یونانی دنبال کرد. اما در این بیش از همه متأثر از مارتین هایدگر بود، به گونه‌ای که در سال‌های ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۰ پیوند عشقی و عاطفی با استاد خود مارتین هایدگر برقرار کرد، ولی متاهل بودن هایدگر آینده چنین پیوندی را تیره می‌ساخت. این پیوند به‌رغم تضادها و اختلاف نظرهای بعدی، دست‌کم به گونه رابطه‌ای فکری ده‌ها سال ادامه یافت. حال مجاهدت و تلاش‌های فکری هانا آرنت در سنت فلسفی کانت، هگل، مارکس، هایدگر و بولتمان نگارش کتاب‌هایی بود که نگارش همین کتاب‌ها توانست جایگاه آرنت را به عنوان یک‌اندیشمند و نظریه‌پرداز سیاسی تثبیت نماید. در ارتباط، آثاری چون: (وضع بشری)^۱ و (میان گذشته و آینده)^۲ و (درباره انقلاب)^۳ و (انسانها در اعصار تاریک)^۴ و (درباره خشونت)^۵ و (بحران‌های جمهوری)^۶ در زمره مهمترین آثار فکری هانا آرنت محسوب می‌شوند. با توجه به تعدد و تنوع آثار فکری-فلسفی هانا آرنت، کتاب (ریشه‌های توتالیتاریسم)^۷ که در سال ۱۹۵۱ به زبان انگلیسی منتشر شد از شهرت بیشتری برخوردار است. هانا آرنت در کتاب (ریشه‌های توتالیتاریسم) به توصیف حکومت‌های تمامیت‌خواه می‌پردازد. در نگاه هانا آرنت، حکومت‌های توتالیتاری یا تمامیت‌خواه در زمره آن دست از حکومت‌هایی قرار می‌گیرند که کارکردهای آن را خشونت و ماهیت قدرت تعیین می‌کند.

کتاب (ریشه‌های توتالیتاریسم) هانا آرنت، در سه بخش: یهودی‌ستیزی، امپریالیسم و توتالیتاریسم به نگارش در آمده است. هانا آرنت در این کتاب کوشیده است تا با روش پدیدارشناسی ریشه‌های این پدیده‌ها را مورد واکاوی قرار دهد. طبق نگاه هانا آرنت، نقش عواملی چون: سیاسی،

1 - The Human Condition

2 - Between pas and Futuer

3 - On Revolution

4 - men in Dark Tims

5 - on Violence

6 - Crisis Of the Republic

7- The Origins Of Totalitarianism

اجتماعی و اقتصادی غیر قابل انکار است. آنگونه که هانا آرنت می‌پندارد، تفکر نژاد پرستانه و اصل برتری نژادی مولود پدیده‌ای چون امپریالیسم بوده است و پدیده‌ای چون امپریالیسم هستی و موجودیت خود را در ضدیت با ملت ضعیف می‌داند. آرنت در نگاه به توتالیتاریسم نیز، توجه خود را به توده‌ها معطوف می‌کند که به جهت واقع‌گریزی و صنعتی شدن فزاینده جامعه و تقسیم کار اتمیزه می‌شوند و در بی‌هویتی موجود در خدمت سیاست روز قرار می‌گیرند. محور و دغدغه پژوهش حاضر در ارتباط با بخش سوم کتاب (ریشه‌های توتالیتاریسم) هانا آرنت است با این هدف که بتواند رابطه میان توتالیتاریسم و اتمیزه شدن را با احساس امنیت مورد بررسی قرار دهد.

با همه پژوهش‌هایی که پیرامون اندیشه‌ها و نظریه‌پردازی‌های آرنت صورت گرفته است در واقع جای پژوهشی که خواسته باشد به توتالیتاریسم و اتمیزه شدن و رابطه آن با احساس امنیت فرد در اندیشه سیاسی هانا آرنت پرداخته باشد، به جد، خالی است. لذا در پژوهش حاضر، ضمن مبانی اندیشه آرنت و جایگاه او در اندیشه سیاسی قرن بیستم، تلاش می‌شود که به این وجه از اندیشه و نظریه‌پردازی او پرداخته شود. در واقع پژوهش حاضر پاسخی به این نیاز پژوهشی است تا به سهم خود توانسته باشد که خلاهای پژوهشی را پر کند. از این رو در پاسخ به این پرسش اصلی که چگونه توتالیتاریسم و اتمیزه شدن موجب احساس امنیت فرد می‌شود؟ فرضیه‌ای که در پاسخ به این پرسش مورد سنجش قرار می‌گیرد که در جهان توتالیتار فرد بی‌ریشه به جهت ایجاد هراس و واقعیت‌گریزی و دور افتادگی از جامعه، از راه تخیل احساس امنیت می‌کند و حکومت توتالیتار را ملجا و پناهگاه خود می‌یابد. پژوهش حاضر از الگوی نظری (جامعه توده‌ای) بهره برده است.

روش‌شناسی پژوهش

روش پژوهش حاضر، شامل اهداف تحقیق، روش گردآوری داده‌ها و یافته‌ها، ماهیت و نوع پژوهش و تجزیه و تحلیل آنها می‌باشد. ماهیت پژوهش حاضر بر اساس هدف، کاربردی است. بدان جهت پژوهش حاضر کاربردی است که رابطه میان توتالیتاریسم و اتمیزه با احساس امنیت در اندیشه سیاسی هانا آرنت را مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. در این پژوهش برای جمع‌آوری اطلاعات از دو روش مطالعه کتابخانه‌ای و فیش‌برداری استفاده شده است. در روش مطالعه کتابخانه‌ای برای دستیابی به داده‌ها و اطلاعات پیرامون (توتالیتاریسم و اتمیزه شدن و رابطه آن با احساس امنیت فرد در اندیشه سیاسی هانا آرنت به منابع موجود یعنی کتاب و مقالات قابل اتقان تخصصی رجوع و یافته‌ها و داده‌ها به روش فیش‌برداری گردآوری شده است. در این ارتباط، داده‌های مرتبط با پژوهش با دقت از منابع قابل اتقان و از طریق مراجعه به کتابخانه

و آرشیو اسناد و مدارک و همچنین جستجو در شبکه‌های مجازی و اینترنتی و بیشتر در راستای سوالات پژوهش استخراج گردید و با تحلیل آنها برای اثبات فرضیه‌ها به کار گرفته شد. روش پژوهش حاضر بر اساس ماهیت داده‌ها، کیفی است. روش پژوهش حاضر بر اساس تحلیل داده‌ها و ماهیت پژوهش، توصیفی است. در پژوهش حاضر داده‌های مرتبط با (توتالیتاریسم و اتمیزه شدن و رابطه آن با احساس امنیت فرد در اندیشه سیاسی هانا آرنست) از منابع قابل اتقان و معتبر متون اندیشه سیاسی و مشخصاً تاریخ اندیشه سیاسی در غرب استخراج و سپس مورد ارزیابی و بررسی قرار گرفت.

جامعه توده‌ای چارچوبی برای فهم الگوی نظری پژوهش

از منظر جامعه‌شناسی سیاسی، (جامعه توده‌ای) درست در مقابل جامعه مدنی قرار می‌گیرد. در جامعه توده‌ای نوعی همسانی، میان افکار و عقاید توده‌ها وجود دارد و یک رابطه همبستگی و ارگانیکی میان توده‌ها برقرار و حاکم است. از منظر زمانی و چگونگی ظهور و بروز، جامعه توده‌ای در شرایط انتقال و گذار جامعه سنتی به جامعه مدرن و یا حتی می‌تواند در خود جامعه مدرن ظهور پیدا کند و پدیدار شود. خصلت بارز جامعه توده‌ای آن است که اساساً در چنین جوامعی، تمایزات گروهی و صنفی سنتی کم رنگ و در مقابل نوعی همسانی میان افراد پیدا می‌شود. در واقع می‌توان گفت که گذار از (جماعت) به (جامعه) همواره متضمن گرایش به پیدایش وضعیت توده‌ای است. (بشیریه، ۱۳۸۵: ۳۳۳)

از منظر جامعه‌شناسی دورکهایمی، جامعه توده‌ای مظهر و نماد وضعیت (آنومی) یا بی‌هنجاری است. در فرایند سازوکارهای جامعه توده‌ای اساساً هویت‌های متمایز قومی، محلی، مذهبی و صنفی دستخوش فروپاشی می‌شوند و میزان همسانی و شباهت در آنها افزایش می‌یابد. (گیدنز، ۱۳۶۳: ۹۷)

طبق الگوی دورکهایمی در تشریح و تبیین جامعه توده‌ای، آگاهی‌ها و همبستگی‌های طبقاتی در آگاهی‌ها و همبستگی‌هایی توده‌ای مستحیل می‌گردند و نوعی همگرایی و همبستگی میان ایدئولوژی‌های طبقات مختلف پدیدار می‌شود و سمبل‌های مشترک فرا طبقاتی در سراسر جامعه گسترش می‌یابد. ظهور و بروز جنبش توده‌ای و به راه افتاده کارناوال‌های سیاسی، بسیج توده‌ای و سازمان‌های توده‌ای از مشخصات بارز جامعه توده‌ای است. بسیج سیاسی، اساسی‌ترین سازوکار و مکانیسم در یک جامعه توده‌ای است. در نتیجه بسیج سیاسی، طبقات پایین و فرو دست جامعه به درون حوزه‌های سیاسی راه پیدا می‌کنند و اساساً مسئله و امر مشارکت در چنین جامعه‌ای، مبتنی بر علایق و منافع صنفی نیست بلکه خودجوش، بسیج‌گرایانه و بر-انگیخته شده است. کارکرد و کارویژه سازمان‌های توده‌ای ایجاد نمادها و سمبل‌های لازم برای

بسیج عمومی است. خصلت و ویژگی بارز جامعه توده‌ای این است که اساسا در چنین جامعه‌ای همبستگی اجتماعی سنتی از میان رفته و جامعه عمیقا در حال گسیختگی و سرگشتگی اخلاقی و معنوی به سر می‌برد. لیکن جنبش توده‌ای همبستگی سیاسی تازهای در جامعه ایجاد می‌کند که گرچه از لحاظ عاطفی شدید است لیکن کاذب، سطحی و گذر است. اساس این همبستگی نه علایق گروهی و صنفی بلکه روابط غیر شخصی ایدئولوژیک است. از همین‌رو همبستگی تصنعی جامعه توده‌ای شکننده است. جامعه توده‌ای استعداد ویژه‌ای برای ایدئولوژیک شدن دارد، زیرا ایدئولوژیک و جنبش توده‌ای با توجه به ویژگی‌های چنین جامعه‌ای دارای خصلتی التیام بخش است. وسایل ارتباط توده‌ای نیز لازمه ایجاد همبستگی ایدئولوژیک هستند. (بشیریه، ۱۳۸۵: ۳۳۴)

ویژگی‌های اصلی جامعه توده‌ای، گسیختگی، ضعف روابط و پیوندهای گروهی، خلا معنوی، ضعف معیارهای اخلاقی و هنجاری، از خود بیگانگی، فشارها و اضطراب روحی، احساس نا امنی، تشنگی برای ایدئولوژی و رهبری و همبستگی جدید و اقتدارگرایی است. (shills, 1962: 45-66) از مهمترین نظریه پردازان جامعه توده‌ای می‌توان به آلکسی دوتوکویل، اورتگایی کاست، پل تاگارت، امیل دورکهایم، هانا آرنه، اریش فروم و ویلیام کورنهایوزر نام برد.

دوتوکویل به عنوان یکی از نظریه‌پردازان جامعه توده‌ای، از جماعت به مفهوم سنتی در مقابل فردگرایی جامعه مدرن، از اقتدار اخلاقی در مقابل قدرت به مفهوم جدید و از شئون سنتی در مقابل طبقات دفاع می‌کرد. تاثیر آرا و اندیشه‌های دوتوکویل به عنوان نماینده اولیه گرایش ضد دموکراسی توده‌ای و حمایت از مبانی جامعه سنتی در آراء نظریه پردازان دیگر جامعه توده‌ای یعنی نظریه پردازانی چون: ماکس وبر، امیل دورکهایم و گئورگ زیمل باقی مانده است. طبق دیدگاه دوتوکویل در روندهای جامعه توده‌ای، گرایش پدرسالارانه، فرسایش فرهنگی، افسردگی و دلتنگی در جامعه مدرن، اشاعه نظم پادگانی و زندان به کل حیات اجتماعی و تمایل به بی هنجاری و آنومی اجتماعی تقویت می‌شود. (Nisher, 1967: 5)

دیدگاه‌های خوزه اورتگایی گاست در کتاب او تحت عنوان (طغیان توده‌ها) انعکاس یافته است. در واقع این کتاب مهمترین اثر سیاسی خوزه اورتگایی گاست است. طبق دیدگاه اورتگایی گاست، مردم غرب در باتلاق پوچ‌گرایی اخلاقی غرق شده و معیارهای اخلاقی خود را از دست داده و بدین‌سان گرفتار آزادی مطلق شده‌اند و این تحولات مقدمه پیدایش قرون وسطایی دیگر خواهد بود. (اورتگایی گاست، ۱۳۷۶: ۱۲۵)

از نظر اورتگایی گاست، مهمترین واقعیت زمانه ما ظهور انسان توده‌ای و توده‌ها در عرصه‌های گوناگون جامعه بوده است. از اواخر قرن نوزدهم توده‌ها در حال شورش بوده‌اند، چرا که

توده‌ها طبق تعریف نه باید و نه می‌توانند زندگی فردی خود یا جامعه را اداره کنند، بنابراین اروپا دچار عظیم‌ترین بحرانی شده که اقوام و ملل و تمدن‌ها ممکن است گرفتار آن شوند. به نظر اورتگا، توده‌ها نه تنها در حیات سیاسی بلکه در عرصه‌های فکری، اخلاقی، اقتصادی، مذهبی و علمی نیز ظهور کردند. نمونه‌ظاهری جامعه توده‌ای را می‌توان در شهرهای مالا مال از جمعیت، قطارهای لبریز از مسافر، کافه‌های آکنده از مشتری، پارک‌های پر از گردشگر و مدارس مملو از دانش آموز دیده و بدین‌سان امروزه (جا داشتن) به مسئله‌ای اساسی بدل شده است. ازدحام و تجمع انبوه ویژگی عصر جدید است. (Ortega y guset.1932: 33)

پل تاگارت نظریه پرداز دیگر جامعه توده‌ای است. تارگرت در تشریح جامعه توده‌ای بر پوپولیسم تاکید می‌کند. طبق نگاه پل تاگارت، پوپولیسم، واکنش به اندیشه‌ها و روش‌های نظام‌های سیاسی مبتنی بر نمایندگی است و در مقابل احساس وقوع بحران، به تجلیل پنهان یا آشکار از کانون آرمانی خود می‌پردازد. با این همه، به دلیل فقدان ارزش‌های بنیادی، از عوام بیشتر تاثیر می‌پذیرد و در هر محیطی ویژگی‌های محیط پیرامون خود را می‌پذیرد و در عمل پدیده-ایی گذراست. به هر روی، پوپولیسم با توده مردم سر و کار دارد و در حقیقت جنبشی توده‌ایی است، اما به دلیل نداشتن تشکل منسجم و هدف مشخص و واقعی، این جنبش‌ها منسجم‌تر و دارای تشکیلات منظم هستند که در ادامه، منویات خود را اعمال می‌کنند. در نگرش پوپولیستی، جهت‌گیری افکار عامه، به منظور واداشتن حکومت به پذیرش منویات مردم، چشمگیر است. در پوپولیسم، اراده جهت‌دار توده مردم نسبت به عدالت‌خواهی، نقشی بارز دارد و مکانیسم این اراده جهت‌دار، موثرتر و برتر از مکانیسم‌های سازمان‌های مختلف است و حکومت‌ها به طور مستقیم و غیرمستقیم، تحت فشار و تاثیر خواست عامه مردم واقع می‌شوند. (تاگارت، ۱۳۹۸: ۲۵)

طبق دیدگاه امیل دورکهایم در تشریح و تبیین جامعه توده‌ای، اساسی‌ترین ویژگی جامعه توده‌ای، همبستگی اجتماعی است. طبق نگاه دورکهایم، جامعه مجموعه کمی افراد نیست بلکه واقعیت کیفی و یگانه و همبسته‌ای است. طبق باور دورکهایم، حرکت اصلی اجتماع از همبستگی ابزارگونه (مکانیکی) به همبستگی انداموار (ارگانیکی) است. افزایش پیچیدگی تقسیم کار اجتماعی موجب ثبات و همبستگی جامعه می‌شود اما جامعه همواره از همبستگی مطلوب برخوردار نیست و در فرآیند گذار از همبستگی ابزارگونه به همبستگی انداموار، حالتی از گسیختگی و بی‌هنجاری و فقدان همبستگی پیش می‌آید که دورکهایم آن را آنومی می‌خواند. جامعه گسیخته مورد نظر دورکهایم با جامعه توده‌ای تجانس بسیاری دارد. (دورکهایم، ۱۳۹۱: ۹۸)

طبق نگاه و باور دورکهایم، همبستگی و نظم جامعه مبتنی بر علایق اخلاقی است نه بر ترس از لواياتان و یا بر منفعت طلبی، چنانکه اصحاب مکتب اصالت فایده استدلال می‌-

کردند. وجدان جمعی، اخلاق و تقسیم کار گسترده مبنای همبستگی جوامع هستند. در جامعه مدرن، تقسیم کار جای وجدان جمعی را می گیرد لیکن اشکال نابهنجار تقسیم کار اجتماعی موجب همبستگی نمی شود. به نظر دورکهایم، تقسیم کار در دو وضعیت شکل بیمار گونه به خود می گیرد: یکی در شرایط آنومی یا ضعف هنجارهای اخلاقی و دیگری در شرایط تقسیم کار اجباری که در آن هنجارهای حاکم غیر عادلانه اند. خودکشی به معنای مدرن در شرایط آنومی و ضعف، همبستگی اجتماعی افزایش می یابد. فشارهای ناشی از تحولات قرون اخیر موجب پیدایش دورانی از سر گشتگی و کشمکش اجتماعی و تقلا برای ثروت و قدرت گردیده و نوسازی و شهری شدن و گسترش صنعت مشکلاتی از حیث همبستگی در سطح فردی و جمعی ایجاد کرده است. (دورکهایم، ۱۳۸۷: ۲۲۵)

اریش فروم در کتاب (گریز از آزادی) استدلال اساسا مشابهی درباره پیدایش جامعه توده ای عرضه کرده است. به نظر او در قرون وسطی انسان از امنیت برخوردار بود ولی آزادی نداشت. طبقات، شئون، مشاغل و اصناف پا برجا بودند و به فرد امنیت می بخشیدند. هر کس بی چون و چرا موقعیت اجتماعی خود را می پذیرفت اما با وقوع رنسانس فردگرایی و جستجوی قدرت و ثروت و رقابت جای زندگی امن و محدود گذشته را گرفت. رفرماسیون این فرآیند را از طریق تاکید بر فردیت مومن، خود محوری، تنهایی و کار و کوشش فردی به عنوان وسیله آموزش تشدید کرد. احساس تنهایی، حقارت و سر گشتگی و عدم امنیت فرد موجب پناه بردن وی به داروی آرام بخش قدرت و اقتدار طلبی می شود و به طور متعارضی در پدیده هایی روانی - اجتماعی مازوخیسم و سادیسم بروز پیدا می کند. طبق دیدگاه اریش فروم، احساس تنهایی و بی امنیتی فردی سر چشمه اصلی بی قراری های عصر جدید است. جنبش های توده ای مانند فاشیسم با سلب آزادی های عصر جدید از فرد، امنیتی کاذب به وی می بخشد. (فروم، ۱۳۹۹: ۱۲۷)

دیدگاه های ویلیام کورنهایزر درباره جامعه توده ای در مهمترین کتاب وی تحت عنوان (جامعه توده ای) انعکاس یافته است. دیدگاه کورنهایزر در تحلیل پیدایش جامعه توده ای مدرن بر آن است تحولات قرون اخیر زمینه پیدایش جامعه و جنبش های توده ای و توتالیتریزم را در قرن بیستم فراهم کرده است. کورنهایزر جامعه دموکراتیک و تکثرگرا یعنی پلورالیستی را در مقابل جامعه توده ای قرار می دهد. طبق نگاه کورنهایزر، در غیاب جامعه مدنی و نهادهای آن، جامعه توده ای می شود. نظریه جامعه توده ای خود درباره چگونگی از میان رفتن گروه ها و نهادهای واسط میان توده ها و قدرت دولتی است. طبق نگاه و باور کورنهایزر، جامعه توده ای حاصل فروپاشی همبستگی های گروهی است. (Korenhauser, 1963: 55)

(۱) مبانی اندیشه سیاسی هانا آرنت

آرنت به سیاق فلاسفه سیاسی قدیم در پی فهم تجربه سیاسی انسان و جایگاه سیاست در زندگی انسان است، از نظر آرنت تجربه سیاسی تجربه‌ای است مستقل که باید در خودش شناخته شود، اما در این عصر در علوم اجتماعی رایج مسخ شده است. سیاست به معنای مورد نظر آرنت کنش‌ها و کردارهای عمومی انسان‌هاست که آزادی و اختیار و فاعلیت انسان را در خود نهفته دارند؛ به عبارت دیگر گرایش اصلی اندیشه سیاسی آرنت ضد ساختارگرایی رایجی است که انسان را موضوع قوانین کلی ساختاری و تاریخی تلقی می‌کند. از نظر آرنت سیاست همان آزادی و عرصه آزادی انسان است. آزادی علت همزیستی مردم در سازمان سیاسی است؛ بدون آن زندگی سیاسی بی‌معنی خواهد بود، علت وجود سیاست آزادی است. سیاست مهمترین مظهر و جایگاه ظهور آزادی است؛ از این‌رو آرنت از سیاست در برابر ساخت‌گرایی و جبرگرایی و عمل‌گرایی دفاع کرده است؛ بنابراین در اندیشه او گرایشی مخالف علوم اجتماعی رایج در قرن بیستم مشاهده می‌شود. موضوع اندیشه سیاسی نیز همین هستی سیاسی و تجربه و فعالیت حیاتی و جاری ماست؛ یعنی فعالیت آزاد و سیاسی ذهن آدمی که حیات سیاسی را در می‌یابد. به هر حال تفکر فردی است، هرچند ممکن است برای دیگران هم روشن‌گر باشد. بنا بر دیدگاه آرنت، توانایی اصیل و بی‌نظیر و پیش‌بینی‌ناپذیر انسان در تفکر از حیث شرایط پیدایش، کاملاً واضح نیست و همواره رمزآمیز خواهند ماند، بنابراین هرگونه توضیح جامعه‌شناختی درباره اندیشه آدمی بر حسب اوضاع تاریخی و اجتماعی به هويت مستقل و آزاد آن اندیشه آسیب می‌رساند. (بشیریه، ۱۳۸۲: ۱۳۲) جامعه توده‌ای و توتالیتریزم دو مفهوم پر کاربرد در اندیشه و نظریات سیاسی هانا آرنت محسوب می‌شوند که در ادامه به آنها پرداخته می‌شود.

- جامعه توده‌ای و انعکاس آن در دیدگاه‌های هانا آرنت

هانا آرنت به عنوان یک نظریه‌پرداز سیاسی، بحث خود درباره (ریشه‌های توتالیتریزم) را در درون چارچوب جامعه توده‌ای تشریح و تبیین می‌کند. طبق دیدگاه هانا آرنت در کتاب (ریشه‌های توتالیتریزم) منشا جنبش‌ها و رژیم‌های توتالیتر مدرن را در شرایط جامعه توده‌ای جستجو می‌کند. به نظر هانا آرنت، از آغاز انقلاب صنعتی و فروپاشی ساخت اجتماعی قدیم، فرد در جامعه مدرن دچار تنها و جدا افتادگی (اتمیزه) هولناکی شده است و این خود (حوزه عمومی) زندگی سیاسی را مختل ساخته است. حاصل این فرآیند، پیدایش فرد منزوی و بریده از جامعه است که تنهایی او نه تنها به معنی با (دیگری نبودن) بلکه به معنی با (خود نبودن) نیز می‌باشد. طبق نگاه و دیدگاه آرنت، این تنهایی منفی ویژگی توده‌های عظیم جمعیت

در قرن بیستم است. جنبش توده‌ای نیز راهی برای رهایی توده‌ها از این تنهایی عمیق است. (آرنٹ، ۱۳۶۳: ۱۲۷)

- مبانی توتالیتاریسم در نظریات سیاسی آرنٹ

از منظر نظری و تئوریک، توتالیتاریسم را باید مولود جامعه توده‌ای دانست. (ایزد پناه، ۱۳۹۶: ۲۲۵) توتالیتاریسم در توصیف آن دسته از نظام‌های سیاسی به کار می‌رود که حکومت در آن به سلطه کامل قدرت بر شئون مختلف جامعه دارد. اساساً سمت سوهای نظام سیاسی توتالیتاریسم با دیکتاتوری و خودکامگی و یک‌سالاری همراه است. (آشوری، ۱۳۸۶: ۶۵) از منظر ترمینولوژی، توتالیتاریسم منشعب از واژه (Totus) به معنای همه و فراگیر است و دولت توتالیتار دولتی است که خواهان فراگیر شدن نقش خود در همه حوزه‌ها و عرصه‌های زندگی از خصوصی تا عمومی است. (افشاری‌راد، ۱۳۷۹: ۵۹۲) دولت توتالیتار خواهان است که سازوکار-ها و روندهای یک جامعه همگن و یکدست شود و شرایطی را برای تکرار و پلورالیسم فراهم نکند. البته میان نظام‌های سیاسی اقتدارگرا و توتالیتار فرق و تفاوتی وجود دارد. طبق این تفاوت و تمایز نظام‌های توتالیتار پیوسته درصدد خلق القای آگاهی‌های کاذب، خلق موقعیت کاریزماتیکی و پیوسته تلاش دارند که برای پیروان خود یک جهان افسون‌زدایی شده تصویر و ترسیم نمایند. ایدئولوژیک عنصر اصلی و موتور محرک نظام‌های سیاسی توتالیتاریسم است. (تراورسو، ۱۳۹۷: ۳)

گفته شده است که مبانی توتالیتاریسم به وسیله هانا آرنٹ تئوریزه شده است. کتاب (ریشه-های توتالیتاریسم) انعکاس دهنده دیدگاه‌های توتالیتار آرنٹ محسوب می‌شود. هانا آرنٹ در این کتاب تلاش می‌کند تا تصویری راستین و مبتنی بر حقایق و واقعیات به ریشه‌های دولت تمامیت‌خواه و اقتدارگرا بپردازد. او حکومت نازیسم در آلمان و حکومت استالین در اتحاد جماهیر سوسیالیستی از دو نمونه نظام‌های سیاسی توتالیتاریسم نام می‌برد. طبق باور هانا آرنٹ، توتالیتاریسم در قالب پدیده‌هایی چون نازیسم و استالینیسم پدیده‌هایی مدرنی هستند که آبشخور آنها تاریخی و فرهنگی است. در واقع توتالیتاریسمی که هانا آرنٹ در کتاب خود بر آن تاکید کرده است، نمی‌توانست بدون امپریالیسم، نژادپرستی، یهودستیزی و کوره‌های آدم سوزی همراه باشد. در واقع و طبق نگاه هانا آرنٹ، امپریالیسم، نژادپرستی، یهودستیزی و کوره‌های آدم سوزی موجد توتالیتاریسم هستند. هانا آرنٹ توتالیتاریسم را حکومتی می‌داند که در آن بدیهی‌ترین و طبیعی‌ترین حقوق انسان‌ها تضییع می‌شود. مفاهیم و واژگانی که هانا آرنٹ در تشریح توتالیتاریسم به کار می‌گیرد، نیز با هم تفاوت دارند. در این ارتباط دو مفهوم (زور) و (اقتدار) از مفاهیم کلیدی هانا آرنٹ در کتاب (ریشه‌های توتالیتاریسم) برای فهم نظام‌های سیاسی توتالیتار است. در نگاه آرنٹ، زور ریشه و منشا طبیعی و زیست‌شناسی دارد در حالیکه اقتدار مبتنی بر عقلانیت

اجتماعی است و وضعیت تاسیسی و قرار دادی دارد و به جهت قانونی بودن، دارای مشروعیت است. بر این اساس هانا آرنست ریشه حکومت و نظام‌های سیاسی توتالیتار را زور می‌داند که جنبه طبیعی و زیست‌شناختی دارد. (دانشور، ۱۳۹۵: ۱۰)

اینکه انسان آیا حق اندیشیدن دارد یا نه، یکی از اصلی‌ترین بحث‌های هانا آرنست در کتاب (ریشه‌های توتالیتاریسم) است. طبق نگاه آرنست، در یک نظام مبتنی بر زور و استبداد، یک شهروند فاقد شعور و آگاهی سیاسی نیست و می‌تواند در صورت لزوم و از رهگذر آزادی، آگاهی، انتخاب، خلاقیات و اراده خود را از تحت سلطه نظم استبدادی و زور رهایی دهد، چرا که حکومت زور نتوانسته قوه اندیشه و فکر را از او سلب کند. در مقابل در یک نظام سیاسی توتالیتار، فرد انسانی به جهت آنکه در راس قدرت آن فقط یک نفر می‌تواند بیندیشد و این اندیشیدن از دیگران سلب شده است، فرد انسانی نمی‌تواند آگاهی، اراده، آزادی و اختیار به دست آورد. لاجرم شخصیت انسان در چنین نظامی دچار مسخ شده و استحاله درونی و بیرونی قدرت تفکر و اندیشیدن را از وی سلب کرده است. (صادقی بروجنی، ۱۳۸۸: ۵)

نظام توتالیتار طبق نگاه هانا آرنست دارای ویژگی‌هایی است که عبارتند از:

۱. در چنین نظامی شخص دارای تمایلات مازوخیسمی است و فرد انسانی در چنین نظامی خود را همانند بیماری تصور می‌کند که تمام ویژگی‌ها و خصلتش از او جدا شده است. در چنین نظامی فرد انسانی به تنها ماندن تمایل دارد و هیچ علاقه‌ای برای پیوندهای با جامعه ندارد. این وضعیت از نگاه آرنست (ذره‌گونگی) یا همان (اتمیزه) شدن نام دارد.

۲. در نظام سیاسی توتالیتار، حوزه خصوصی محلی از اعراب ندارد چرا که چنین نظامی هیچگاه نمی‌تواند که حوزه‌ای به نام حوزه خصوصی را در حیات اجتماعی بر بتابد. آرنست در این باره قویا تاکید کرده است که پس از کشتن شخصیت اخلاقی و نابودی شخصیت حقوقی در انسان، از بین بردن فردیت او دیگر چندان دشوار نیست.

۳. کارکرد و کارویژه اصلی نظام‌های سیاسی توتالیتار از بین بردن جامعه مدنی است. در واقع نظام سیاسی توتالیتار موجودیت و هستیت خود را در تضاد با جامعه مدنی تعریف کرده است. آنگونه که هانا آرنست گفته است، ویرانی جامعه مدنی از دو روش و طریق میسر و ممکن می‌شود. در روش اول نظام سیاسی توتالیتار روابط میان انسان‌ها را از بین می‌برد و آن را به حد اقل‌ترین وضع روابط تقلیلی می‌دهد. در روش دوم، روابط ادراکی و ذهنی انسان‌ها با واقعیات از هم گسیخته می‌شود و فرد را به ورطه تنهایی هولناک سوق می‌دهد.

۴. در نظام‌های سیاسی توتالیتار، یک ایدئولوژی واحد و یک حزب واحد راهنما و الگوی عمل یک رهبر سیاسی است و در واقع رهبر چنین نظامی تحت لوای همان ایدئولوژیک و حزب

واحد فراگیر اعمال قدرت می‌کند. البته وفاداری شهروندان به چنین رهبر و ایدئولوژی و حزب واحد او امری واجب، مفروض و مسلم است و چه بسا که در صورت عدم تمکین، فرد انسانی در چنین نظامی مورد تعقیب ایدایی قرار می‌گیرد.

۵. در یک نظام سیاسی توتالیتار، رهبر سیاسی در همه عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و حریم خصوصی حاضر است و از آنجائی که رهبری حزب در چنین نظامی وضعیت مونوپولی و انحصاری دارد، رهبر این نظام سیاسی می‌تواند افراد انسانی را از صحنه رقابت‌های سیاسی حذف و زمینه را برای دست یازی، ترور فرد فراهم کند. در چنین نظامی آزادی‌های قانونی می‌تواند موقعیت رهبر سیاسی را به مخاطره اندازد، لذا رهبر سیاسی سر عناد و ستیز با آزادی‌های قانونی دارد. (بشیریه، ۱۳۸۵: ۳۳۴)

۶. نظام سیاسی توتالیتار تاب تحمل اندیشه و عقاید متنوع را ندارد و تکثرگرایی را آفت حیات سیاسی خود می‌پندارد. در چنین نظامی تلاش رهبری سیاسی برای تقویت آرمان واحدی صورت می‌گیرد و این آرمان همان تحقق بخشیدن به خواسته‌ها و منویات فرد تمامیت‌خواه و توتالیتار است.

۷. در نظام سیاسی توتالیتار، قانون‌گریزی یک اصل محوری و مرکزی است و شخص رهبر در چنین نظام به جهت قانون‌گریزی خطا ناپذیر جلوه داده می‌شود. شخص رهبر در یک نظام سیاسی توتالیتار، هیچگاه خود را مقید به قانون نمی‌داند و بی‌قانونی برای هر نظامی اولویت و رجحان دارد.

۸. در یک نظام سیاسی توتالیتار، اساسا تمام برنامه‌ها و راهبردها در قالب دولتی فراگیر به نمایش در می‌آیند. منشاء دولت‌ها در چنین نظامی مبتنی بر نظریه‌های ارگانیسمی است و بر خلاف نظریه‌های مکانیکی، جامعه می‌تواند با دولت یکی و یکسان انگاشته شود. دولت و رهبر در چنین نظامی مظهر قدرت و توانمندی محسوب می‌شوند. (بشیریه، ۱۳۸۵: ۳۳۵)

۹. در یک نظام سیاسی توتالیتار، طرح تبعیت کامل جامعه از نگرشی معین درباره سرنوشت انسان و ظرفیت انکار بنیادین آزادی، خطر بزرگی برای تمدن است. در این نظام، ترس و وحشت و اعمال مجازات نهادینه می‌شوند.

۱۰. در یک نظام سیاسی توتالیتار، هویت فردی از بین می‌رود و حکومت تمام امور و شئون جامعه را به دست می‌گیرد. با نهادینه‌سازی اندیشه واحد، قرار دادن همه مردم در قالب توده‌ها و حزب واحد حول محور رهبری آرمانگرا و اقتدارگر، ایجاد انحصار در کلیه امور عمومی و خصوصی، یکدست و یکپارچه سازی جامعه، موجب تبعیت وفادارانه، منفعت محورانه یا مجازات انگارانه مردم را فراهم می‌نماید. (سوینگ وود، ۱۳۹۵: ۱۲۵)

۱۱. ایدئولوژی دولت توتالیتار در پی احیا و اعاده همبستگی و زندگی معنوی از دست رفته است. از سوی دیگر، دولت توتالیتار که خود برخاسته از شرایط جامعه توده‌ای و تنهایی فردی است با از بین بردن مبانی جامعه مدنی و سنن سیاسی و حقوقی جامعه و تبدیل طبقات به توده، شرایط جامعه توده‌ای را اساساً تشدید می‌کند. (سوینگ وود، ۱۳۹۵: ۱۲۷)

۱۲. در یک نظام سیاسی توتالیتار، ایدئولوژی و ترور فضای جامعه مدنی را از میان می‌برد و همه مردم را همسان می‌سازد. جامعه توده‌ای فاقد هرگونه تنوع و چندگونگی است. ایدئولوژی توتالیتار با عرضه تفسیر واحدی از کل امور اراده فرد را برای اجبار درونی خودش بسیج می‌کند. (سوینگ وود، ۱۳۹۵: ۱۲۹)

۱۳. طبق نگاه هانا آرنت، توتالیتاریسم صورت جدیدی از رژیم‌های سیاسی است که ایجاد وحشت (ترور) اصل راهنمای آن است. لذا چنین نظامی از ویژگی‌هایی چون: تبلیغات وسیع و سنگین دروغین، دستگاه پلیسی و اطلاعاتی پیچیده، بحران‌سازی، دشمن‌تراشی، کیش شخصیت، ترویج دیدگاه ماکیاولی (حفظ قدرت به هر قیمت)، حذف اندیشه‌های متفاوت و ایدئولوژی-های مخالف خود، ترویج فرهنگ حذفی و خودپرستانه، ایجاد فضای رعب و وحشت، زندان، شکنجه، سانسور شدید خبری، انتخابات غیرآزاد و نمایشی، ایجاد طیفی از افراد وفادار از قشر لمپن و افراد بی‌طبقه جامعه از طریق امکانات مادی، انحصار رسانه‌های عمومی و مجازی، استفاده حداکثری از آن برای بی‌حیثیت نمودن مخالفان از طریق ساخت فیلم‌های تبلیغاتی همراه است. (مارسل، ۱۳۹۳: ۸۹)

۱۴. طبق نگاه هانا آرنت، در میان رژیم‌های توتالیتار، توتالیتاریسم دینی، خطرناک‌ترین نوع حکومت است. چنین نظامی با استفاده از دین رفتار سرکوب‌گرانه خود را مشروع جلوه داده و از اعتقادات مردم جهت پیشبرد منافع خود استفاده می‌کند.

۱۵. با دقت روش‌شناختی به آثار آرنت می‌توان نتیجه گرفت که توجه او به ایدئولوژی‌های توتالیتاریسم در واقع در امتداد تحقیق او در مورد سیاست مدرن قرار می‌گیرد. از نگاه آرنت نازیسم و استالینیسم اشکال جدید و ترسناکی از زندگی سیاسی مدرن است که برای نخستین بار در تاریخ بشری ظهور می‌کند و بنابراین متفکران سیاسی چون ارسطو و منتسکیو قابلیت پیش‌بینی آنها را نداشتند، آنچه به عنوان پدیده جدید در نظام توتالیتار جلوه می‌کند، استفاده این رژیم‌ها از عنصر (ترور) است. به گفته آرنت مسئله اینجاست که در این شکل از رژیم‌های سیاسی، ترور، دیگر یک وسیله برای پیشبرد اهداف دیکتاتوری نیست بلکه (ترور) خود، بخشی از ساخته سیاسی جامعه است به همین دلیل در چنین ساختارهایی شهروندان از یک دیگر می‌هراسند و ما با بحران شهروندی روبه‌رو هستیم. از نظر آرنت این بحران شهروندی با بحران

اندیشه همراه است زیرا در چنین فضایی جایی برای بحث و گفتگو باقی نمانده است. به گفته آرنت از آنجا که فکر، خود امری گفتگویی است (زیرا در جهان مشترک انسان‌ها معنا می‌یابد) بنابراین پایان گفتگو به منزله پایان تفکر است. از آنجا که فکر کردن، به انسان‌ها قدرت داوری در مورد «شر» را می‌دهد، بنابراین عدم تفکر قدرت مبارزه با شر را از آنان می‌گیرد. به عبارت دیگر اگر اندیشیدن در جستجوی معنا بودن و پرسش طرح کردن در مورد جهان و درباره مسئولیت انسانی در جهان است، پس عدم طرح پرسش عدم مسئولیت فردی را به همراه دارد. (آرتور، ۱۳۹۵: ۷۸)

- توتالیتریزم در نظریات سیاسی آرنت و رابطه آن با احساس امنیت فرد

مفهوم توتالیتریزم به مثابه یکی از گفتمان‌های سیاسی قرن بیستم است که در میان فاشیست‌های ایتالیا و آلمان سربرآورد و به حاکمیت موسولینی و هیتلر انجامید. اگرچه شباهت‌هایی با استبداد و دیکتاتوری دارد، اما بالیده و آنها را پشت سر گذاشته است. توتالیتریزم مشکل دوران معاصر است که بر محور فردیت در اجتماع توده‌ها، بر ایدئولوژی وحشت بنیان می‌گیرد. بر باور آنان می‌بالد، به ایدئولوژی تبدیل می‌شود. توتالیتریزم تفکری همیشه بالنده و پایدار نیست. آن‌گاه که شعارها رنگ باختند، ناقوس سقوط آن به گوش خواهد رسید. اندک اندک طرفداران دیروز از دست خواهد داد. این روند در نهایت خویش به کشف هویت خواهد انجامید و مردم در شرایطی عادی از مسخ‌شدگی رها می‌گردند. نظام توتالیتار با اتکا بر توده‌ها به قدرت می‌رسد، بر آنان فرمان می‌راند و از آنان برای رسیدن به اهداف خویش بهره می‌برد. ارتش خلقی ایجاد می‌کند، مقام می‌بخشد، کار می‌دهد، پول می‌دهد، اعتبار می‌بخشد و از آنان عامل و ابزار خشونت می‌سازد. می‌کوشد در عرصه تفکر، ماشین شستشوی مغزی به کار اندازد و افکار را به کنترل خویش درآورد. توده مردم به هواداران شیفته حکومت تبدیل می‌شوند، جنبشی آغاز می‌کنند که در بی‌هویتی اوج می‌گیرد تا در پناه آن به هویت جمعی دست یابند. آنان هویت خویش را در هویت رهبر کشف می‌کنند. به نظر آرنت، فعالیت انسان در سه حوزه: تلاش برای معاش، کار خلاق و عمل تمرکز می‌یابد. به عبارت دیگر هستی انسان در سه عرصه خصوصی، شخصی و عمومی، جریان دارد. حوزه عمل در نگاه آرنت متضمن تامین معیشت و تداوم بقای آدمی است. حوزه کار خلاق حوزه‌ای است که از طبیعت بالاتر است یعنی آنکه انسان بتواند با جهانی را بسازد و آن را تغییر دهد. اما حوزه عمل طبق نگاه آرنت، عالی‌ترین حوزه فالیست انسان است. در این حوزه انسان می‌تواند به انقلاب و تهور مبادرت نماید.

بدین ترتیب، فلسفه سیاسی آرنت متأثر از یکی از پرحادثه‌ترین و خشونت بارترین دوران حیات بشر بوده است. آرنت برای خوشبختی انسان‌ها تلاش کرد، سیاست و اخلاق را به هم

آمیخت تا در این عرصه آزادی و رفتار انسان‌ها را بررسی کند. جهان انسانی او جهانی است مشترک برای همه انسان‌های آزاد و برابر در قانون، جهانی که با هویت سیاسی آنان در ارتباط است. خشونت، شر، قدرت، توده‌ها و توتالیتاریسم مفاهیمی است که به شکل گسترده‌ای به آنها پرداخته، به این امید که راهی برای برون‌رفت و دوری از آن بیابد.

انسان مدرن در فرارویی خویش در جامعه صنعتی به (الیناسیون) یا ازخودبیگانگی می‌رسد به شکلی که هویت طبقاتی خود را از دست می‌دهد و پیوندهای خانوادگی‌اش سست می‌شوند. در چنین موقعیتی احساس عدم امنیت می‌کند و در اندوه حاکم در جستجوی پناهگاهی، طعمه سیاست‌های انحصارگرانه می‌شود. طبق نگاه‌ها آرنت، بروز پدیده‌هایی چون توتالیتاریسم یعنی نازیسم در وجه راست و استالینیسم در وجه چپ آن و به عبارتی وجود رهبرانی کاریزما طبق نگاه ماکس وبر، محصول و نتیجه این شرایط است. طبق نگاه آرنت هر اندازه که حضور فردی انسان در جامعه تنگ‌تر شود، هویت و فردیت او کم‌رنگ‌تر می‌شود، عرصه خصوصی در اجتماع گم شده و آزادی و برابری در برابر قانون محو می‌شوند. بر چنین بستری حکومت توتالیتار بنیان می‌گیرد و هویت انسان به روزمره‌گی دچار می‌گردد. همچنین ساختارهای طبقاتی جامعه، انسانان که پیرامون منافع مشترک بنیان می‌گیرند، در حکومت توتالیتار درهم می‌ریزند و توده‌ای پدید می‌آید بی‌شکل که کارکردی خلاف دموکراسی و آزادی‌های فردی و اجتماعی پیش می‌گیرد که در نهایت خویش به حکومت اقلیتی ناچیز ختم می‌گردد. هدف جنبش‌های توتالیتار سازمان دادن توده‌هاست نه سازمان دادن طبقات. در این جنبش، رفتارهای توده‌ای همه‌گیر می‌شود و انسان توده‌ای سر بر می‌آورد.

سیطره عمومی در رژیم توتالیتار گم می‌شود و افراد از فردیت خویش تهی می‌گردند. در چنین فضایی است که نوع‌دوستی و خشم به شکل افراط و تفریط در جامعه پدیدار می‌گردد؛ خشم در برابر دشمنان خیالی و نوع‌دوستی با احساس در کنار هم بودن. در رفتار انتزاعی موجود است که نژادپرستی سر بر می‌آورد تا تضادی را شعله‌ور سازد که حاصل آن جنگ است. نژاد-پرستی جزء بایسته‌ی رژیم توتالیتار است. حکومت توتالیتار می‌کوشد با ایجاد وحشت به تضاد-های اجتماعی پایان دهد. با توسل به نژادپرستی و ناسیونالیسم می‌خواهد جامعه را یکسان کند. بر طبق استدلال آرنت، انسان در عصر جدید بی‌جهان شده است. بی‌جهانی انسان ریشه در صنعتی شدن و تقسیم کار دارد. بی‌جهانی انسان روی دیگر سکه اتمیزه و ذره‌گونگی فرد در اجتماع است. منظور آرنت از جهان همان جهان محصول کار خلاق انسان است که در مقابل طبیعت قرار دارد. یعنی جهان خاص و غیر طبیعی انسان که مرکب از فرهنگ، هنر، سنت، مذهب، قانون و تمدن انسانی به طور کلی است. فصل تمیز انسان از حیوان همین جهان مصنوعی

است که توسط کار خلاق ساخته می‌شود و بدون آن معنای حیات انسانی روشن نمی‌شود. زیستن در چنین جهانی شرط درست اندیشی و احساس تعلق و رواج عقل سلیم است و در غیاب آن ایدئولوژی‌های خیالی و واهی از نوع نژادپرستی رواج می‌یابد. انسان بی‌جماعت و بی‌جهان پیامد انسان توده‌ای و ذره‌گونگی است که مستعد پذیرش ایدئولوژی‌های توتالیتر است. در نتیجه حوزه عمومی یعنی امر سیاست رو به افول رفته و به جای آن نگرانی درباره نفس گسترش یافته است. بدون چنین جهان و جماعتی انسان‌ها موضوع مشترکی برای اندیشیدن ندارند و در نتیجه تفکر خیالی واهی و بی‌پایه می‌شود. طبق نگاه آرنت، در عصر جدید به علت تحولات بنیادی و مستمر انسان جهان و جماعت مشترک و پایدار خود را از دست داده و در وضع بی‌جهانی گرفتار آمده است و در نتیجه احساس امنیت و معنا و واقعیت را نیز از دست داده است. جنبش‌های توده‌ای ایدئولوژیک مدرن نیز طرز فکری بی‌جهانی دارند. انسان بی‌جهان انسان بی‌مکان و بی‌جماعتی است که جای خاصی در جهان ندارد تا در آن پنهان شود. در غیاب این جهان انسان دوباره به دنیای زندگی خصوصی و درونی و عرصه طبیعت و تلاش برای معاش در افکنده می‌شود. تحت این شرایط جنبش توتالیتر می‌تواند ناجی انسانی گردد که انسان بی‌جهان در فرایند صنعتی شدن و تقسیم کار امنیت خود را از دست داده است. در واقع جنبش‌های توتالیتر ایدئولوژی یک پارچه‌ای را عرضه می‌دارند که بیشتر متناسب با نیاز-های ذهن انسان توده‌ای است تا مطابق با واقعیت. در اینجا است که ایجاد هراس و تبلیغات لازمه ایدئولوژی توتالیتر است در جهان توتالیتر توده‌های بی‌ریشه از راه تخیل محض احساس امنیت می‌کنند و از ضربات بی‌پایانی که زندگی و تجارب واقعی بر انسان و آرزوهایش وارد می‌کند رهایی می‌یابند. در حقیقت، نیروی تبلیغات توتالیتر در توانایی آن در بستن دره‌های واقعیت به روی توده‌هاست.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش، به توتالیتراریسم و اتمیزه شدن و رابطه آن با احساس امنیت فرد در اندیشه سیاسی هانا آرنت پرداخته شد و تاکید گردید که توتالیتراریسم مولود جامعه توده‌ای و بر آمده از آن است. جامعه توده‌ای از منظر جامعه‌شناسی سیاسی، در مقابل جامعه مدنی قرار می‌گیرد. خصلت و ویژگی بارز جامعه توده‌ای رابطه ارگانیکی که میان افکار و عقاید توده‌ها وجود دارد خصلت بارز جامعه توده‌ای آن است که اساسا در چنین جوامعی، تمایزات گروهی و صنفی سنتی کم رنگ و در مقابل نوعی همسانی میان افراد پیدا می‌شود. نتیجه و برآیند جامعه توده-ای توتالیتراریسم است که یا در گونه راست نازیسم و یا در گونه چپ آن استالینیسم ظهور می‌کند. در واقع نظام سیاسی توتالیتر موجودیت و هستیت خود را در تضاد با جامعه مدنی

تعریف کرده است. آنگونه که هانا آرنت گفته است، ویرانی جامعه مدنی از دو روش و طریق میسر و ممکن می‌شود. در روش اول نظام سیاسی توتالیتزر روابط میان انسان‌ها را از بین می‌برد و آن را به حداقل‌ترین وضع روابط تقلیلی می‌دهد. در روش دوم، روابط ادراکی و ذهنی انسان‌ها با واقعیات از هم گسیخته می‌شود و فرد را به ورطه تنهایی هولناک سوق می‌دهد. در نظام‌های سیاسی توتالیتزر، یک ایدئولوژی واحد و یک حزب واحد راهنما و الگوی عمل یک رهبر سیاسی است و در واقع رهبر چنین نظامی تحت لوای همان ایدئولوژیک و حزب واحد فراگیر اعمال قدرت می‌کند. البته وفاداری شهروندان به چنین رهبر و ایدئولوژی و حزب واحد امری واجب، مفروض و مسلم است و چه بسا که در صورت عدم تمکین، فرد انسانی در چنین نظامی مورد تعقیب ایدایی قرار می‌گیرد. انسان مدرن در فرارویی خویش در جامعه صنعتی به (الیناسیون) یا از خودبیگانگی می‌رسد به شکلی که هویت طبقاتی خود را از دست می‌دهد و پیوندهای خانوادگی‌اش سست می‌شوند. در چنین موقعیتی احساس عدم امنیت می‌کند و در اندوه حاکم در جستجوی پناهگاهی، طعمه سیاست‌های انحصارگرانه می‌شود. بر طبق استدلال آرنت، انسان در عصر جدید بی‌جهان شده است. بی‌جهانی انسان ریشه در صنعتی شدن و تقسیم کار دارد. بی‌جهانی انسان روی دیگر سکه اتمیزه و ذره‌گونگی فرد است در اجتماع است. طبق نگاه‌ها آرنت، بروز پدیده‌هایی چون توتالیتاریسم یعنی نازیسم در وجه راست و استالینیسم در وجه چپ آن و به عبارتی وجود رهبرانی کاریزما طبق نگاه ماکس وبر، محصول و نتیجه این شرایط است. در شرایط بی‌جهانی و از دست دادن امنیت است که انسان به نظم توتالیتاریسم و رهبر توتالیتزر پناه می‌برد. زیستن در چنین نظامی خلاف عقل سلیم است و در غیاب آن ایدئولوژی‌های خیالی و واهی از نوع نژاد پرستی رواج می‌یابد. جان کلام آنکه انسان بی‌جماعت و بی‌جهان پیامد انسان توده‌ای و ذره‌گونگی است که مستعد پذیرش ایدئولوژی‌های توتالیتزر است.

منابع فارسی

کتاب

- افشاری راد، مینو (۱۳۷۹)، فرهنگ علوم سیاسی، تهران: نشر چاپار
- اورتگایی گاست، خوزه (۱۳۷۶)، انسان و بحران، ترجمه احمد تدین، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
- ایزدپناه، جهانگیر (۱۳۹۶)، شخصیت و کیش شخصیت و نقش آن در جامعه و تاریخ، تهران: نشر گلستان
- آرتور، ویلیام (۱۳۹۵)، سیاست جامعه توده‌ای، ترجمه احمد افروغ، تهران: انتشارات مجد
- آرنه، هانا (۱۳۶۳) توتالیتاریسم: حکومت ارباب، کشتار و خفقان، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر جاویدان
- آشوری، داریوش (۱۳۸۶)، دانشنامه سیاسی، تهران: نشر مروارید
- بشیریه، حسین (۱۳۸۲)، تاریخ اندیشه‌های سیاسی قرن بیستم، لیبرالیسم و محافظه کاری، تهران: نشر نی
- (۱۳۸۵) جامعه شناسی سیاسی، تهران: نشر نی
- تاگارت، پل (۱۳۹۸)، پوپولیسم، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: نشر آشیان
- تراورسو، انزو (۱۳۹۷)، علیه تمامیت خواهی، ترجمه نیما عیسی‌پور، تهران: نشر نگین
- دانشور، فائزه (۱۳۹۵)، بازخوانی رابطه حقوق و ایدئولوژی در پرتو مطالعات میان رشته‌ای، تهران: نشر البرز
- دورکهایم، امیل (۱۳۹۱)، درس‌های جامعه شناسی: فیزیک، اخلاق و حقوق، ترجمه جمال-الدین موسوی، تهران: نشر نی
- (۱۳۸۷)، درباره تقسیم کار اجتماعی، ترجمه باقر پرهام، تهران: نشر مرکز
- سوینگ وود، آلن (۱۳۹۵)، افسانه فرهنگ توده‌ای، ترجمه احمد افروغ، تهران: انتشارات مجد
- صادقی بروجنی، خسرو (۱۳۸۸)، توتالیتاریسم و پدیده انسان کرگدنی، تهران: نشر علمی و فرهنگی
- فروم، اریش (۱۳۹۹)، گریز از آزادی، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران: انتشارات مروارید
- گیدنز، آنتونی (۱۳۶۳)، دورکیم، ترجمه یوسف اباذری، تهران: انتشارات خوارزمی
- مارسل، گابریل (۱۳۹۳)، مردم علیه جامعه توده‌ای، ترجمه احمد افروغ، تهران: انتشارات مجد

English Resources

- E.Shils (1962), **the theory of mass society** Diogenes, n, 39
- Jose Ortega Y gasaset (1932), **the revolt of the masses**. new York
- M.canovan (1974), **the political thought of hannah arendt**, london. J.M. Dent and Sonsp. 8. (Between past and future
- R.Nisbet (1967), **the sociological Tradition**, London, Heinemann
- W.Kornhauser (1963), **the politics of mass society**. new york. free press

